

"هوم، ه و و م، هوم، ه و و م!" وقتی حرف می زنی این تنها صدایی است که از من شنوم. اینطوری به من به فهماند که با دقت به حرفهایم گوش داده. بارها شده برای مدتی طولانی بی وقفه حرف زده ام و در جواب از او فقط همین "هوم" کشدار را شنیدم و بس، همیشه همین طوره. ساکت و بی حرکت می نشیند و به چشمهام خیره میشود و عمیقا به حرفهایم گوش میدهد. از جایش تکان هم نمی خورد. ولی رد پای خس و خس نفسهایش را در لابلای حرفهایم تشخیص میدهم. جالبتر از همه وقتی است که گوش راستش را می خاراند، انگار حشره ای را از خود دور می کند. ولی همیشه نگاهش به چشمانم دوخته شده. نه اظهار نظری می کند و نه به هیچکدام از سئوال هایم جواب می دهد، ولی معلومه که مرا بخوبی درک می کند. آنقدر مرا خوب شناخته که میداند جواب سئوالم را خودم خواهم داد و یا اینکه چند دقیقه بعد خواهم فهمید که اساسا سئوالم احمقانه بوده. تنها اظهار وجودی که می کند همین "هوم" کشدار است و بس. تازه "هوم" را هم کامل ادا نمی کند. انگار یکی از نفسهایش را با صداتر از نفس های دیگری بیرون میدهد. وقتی اینکار را می کند به چشمهای شرور و پر باورش نگاه می کنم. بعضی وقتها فکر می کنم اگر روی چنین چشمانی عینک داشت چه قیافه مضحکی پیدا می کرد. هر روانشناسی روش درمانی و تکنیک های خاص خودش را دارد. آنهایی که با تجربه تر هستند معمولا کمتر حرف می زنند و بیشتر گوش می کنند. یک روانشناس خوب به شما فرصت کامل می دهد تا حرفتان را بزنید. ممکن است بیش از یکساعت درد دل کنید و او ساکت در جایش بنشیند و گوش کند و اگر حس کند در بیان حالات روحی تان دچار مشکل شده اید، با طرح یک سئوال ساده، سئوالی که همواره خودتان هم میتوانسته اید طرح کرده باشید و نکرده اید، شما را دوباره به حرف می آورد و باز ساکت و آرام به شما گوش میدهد. و این تقریبا تنها کاری است که میکند. هنرش همین جاست. در اینکه قضاوت نکند. بگذارد هر چه بفرتان می رسد بگویند. ضد و نقیض حرف بزنید، از همه بدی بگویند و تقصیر ها را به گردن دیگران بیندازد. ریشه مشکلات را هرطور که خودتان که مایل باشید طرح کنید و خلاصه خودتان را راحت کنید.

و این نه تنها از تجربه و تخصص او بلکه از زرنگی او هم ناشی می شود. چرا که برای همین حرف زدنتان بهای سنگینی خواهید پرداخت. خرجی که معمولا بیمه های بهداشتی پرداختش را بعهده نمی گیرند. اینبار که گذارتان به یک روانشناس افتاد بیشتر در کارش دقت کنید. درحالیکه شما دارید عقده گشایی میکنید و مسائلی را مطرح میکنید که در تمام طول زندگی تان روحتان را آزوده و تا بحال هیچ کس را آنقدر محرم ندانسته اید که در حضورش از آنها حرفی بزنید، او یکی دو بار زیر زیرکی به ساعتی که در یکی از قفسه های کتاب و یا پشت سر شما قرار داده شده و با زرنگی خاصی در زاویه ای قرار گرفته که از تیر رس نگاه شما دور است نیم نگاهی می اندازد و صورتحساب شما را برای این ویزیت محاسبه می کند. هرچه جراحات روحی شما عمیقتر باشد درآمد روانشناس شما بیشتر است. البته چند دقیقه قبل از اینکه مدت ویزیت شما تمام شود بخصوص زمانیکه مشتری بعدی در اطاق انتظار باشد ناگهان روانشناس به حرف می آید و اظهار نظر مختصری می کند و در حالیکه عالمانه سرش را تکان میدهد به اطلاع شما میرساند که این ویزیت ها باید مرتب ادامه یابد. و به این ترتیب با اطمینان از اینکه هنوز مسئله شما حل نشده، شما را روانه کرده تا همین بازی را با مریض بعدی تکرار کند.

همین برخوردهای کاسبکارانه مرا از همه شان بیزار کرده بود. ولی او کاملا متفاوت است. وقتی باهاش درد دل می کنم حس می کنم دارم با یک دوست حرف می زنم، در کنارش خودم را آزاد حس می کنم. مسئله اش پول نیست. از این سیاست بازی ها اصلا بلد نیست. بارها شده ساعتها بی وقفه حرف زدم و او در تمام مدت حتی یک بار به ساعت دیواری نگاه نکرده. فقط با نگاهی سرشار از محبت و مهربانی به من گوش می دهد. همین خصوصیاتش مرا شیفته خودش کرده. دیگه نمی خواهم غیر از او با کسی دردل کنم و از مشکلاتم حرف بزنم. امتحانش را پیش من پس داده. هر بار که مشکلاتم را باهاش درمیان میگذارم، برای قدردانی از کمک بزرگی که به من کرده، از گوشت غذای خودم یک تکه بزرگ جلوش میگذارم و او شروع به خوردن می کنه و در تمام مدتی که مشغول خوردن دمش را برام تکان میدهد.